

مرور کوتاهی بر اهمیت روابط بین الدول

در پرتو مناسبات و روابط دول و حکومت کشورهای جهان، سیستمی (سیستم بین المللی) ایجاد گردید، سیستم بین المللی، موضوع مورد مطالعه روابط بین الدول را تشکیل داده و به معرفی بعضی مفاهیم مرکزی از جمله قدرت، توازن قدرت و مناسبات و پیوند های درونی بین کشورها میپردازد. بنابراین مطالعه و آموزش روابط بین الدول از اهمیت خاصی برخوردار میباشد. در نبشته حاضر، تکامل این آموزش (آموزش روابط بین الدول)، بمثابة آموزش معین مورد بحث و گفتگو قرار داده شده و در نهایت، سطوح دوگانه تجزیه و تحلیل اساسات و چگونگی هماهنگی ابزار روابط بین الدول بررسی گردیده و همچنان آموزش سیاست خارجی و سیستم بین المللی بمثابة کادر تجزیه و تحلیل آموزش روابط بین الدول و بررسی این آموزش قرار گرفته و دولت بمثابة واحد کوچک مطالعه و بررسی آموزش روابط بین الدول معرفی میگردد، بناءً، بمنظور آموزش بهتر روابط بین الدول و تعلیم و آموزش سیاست خارجی، به سیستم بین المللی باید توجه بیشتری معطوف گردد.

محتوای کلی سیستم بین المللی متشکل از سه عنصر میباشد:

۱- بازیگران که حقیقت وجودی مستقل نامیده میشوند؛

۲- عمل و عکس العمل متقابل و مکرر و منظم میان دولتها

۳- موجودیت نحوه سلوک میان دولتها

عناصر سه گانه یادشده، بمثابة مدل سیستم بین المللی نیز یاد میگردد، اصل روابط بین الدول در سیاست جهانی، شیوه کار و وسیله های مربوط به عرصه یاد شده را معین نموده و نحوه روابط بین الدول و همچنان ساختار و مناسبات روابط بین الدول را نیز شکل میبخشد.

قدرت یا حاکمیت مسلط جامعه در وجود حکومت مرکزی متباز میگردد که روابط بین کشورها و دولتها را شکل بخشیده و از چگونگی اجرای آن نظارت مینماید. زمانیکه از قدرت و سلطه منظم خبری نباشد بر سیستم بین المللی انارشی حاکم میگردد، بناءً، دولت بمنظور حفظ امنیت خویش در گام نخست، مانع ظهور انارشیسیم و پیدایش خلای قدرت میگردد.

قابل تذکر است که مدل بین الحکومتی در روابط و مناسبات بین بازیگران عمده، نقش واثری ندارد، بلکه اهمیت موضوع بصورت عام در وجود دولت و سازمانهای مربوط به آن خلاصه و منتج میشود، در این مجموع، چون هر دولت مطابق تصمیمگیریهای منحصر بفرد، به موجودیت خویش کماکان ادامه میدهد، بناءً، موضوع حفظ امنیت، یکی دیگر از مسایل و موضوعات مهم در آموزش روابط بین الدول به حساب میآید. قابل یاد آوریت که با عدم موجودیت حکومت مرکزی، روابط بین الدول و مناسبات بین الحکومتی بصورت طبیعی توسط تصادمات و جنگها معین و مشخص میگردد.

تنوری روابط بین الدول، بصورت بالمثل، برای سیستم دولتی و بمنظور امنیت دولتها و ترتیب و تنظیم امور و مسایل توازن قوا، امنیت دستجمعی وحل و فصل مسایل عمده جهانی، مدلهایی عرضه مینماید، بنابراین، روابط میان دولتها براساس بررسی مثلاً قدرت، محاسبه دقیق هواخواهان و دوستان روابط بین الدول و ارتباط ارگانیک برخوردهای مسلحانه و جنگها از اهمیت بسزایی برخوردار میباشد. بسیاری از نویسندگان، روابط بین الدول را بکمک محتوای کلی سیستم بین المللی تجزیه و تحلیل می نمایند. تنوع افکار در مورد روابط بین الدول موجب میگردد تا اغلب مدلهای متوذهای قابل استفاده برای تجزیه و تحلیل سیستماتیک مغشوش گردد، با وصف تعدد تعریفها برای درک مسایل بین المللی، همه باهم بطور مشخص در مورد اجزای این تعریفها متفق الرأی اند.

همچنان یادآوری میگردد که در سیستمهای منطقوی بر اساس مناسبات ویژه دوستانه و یا خصمانه، در حالیکه سرحدات مناطق و نواحی جغرافیایی بحال خود باقی میماند، مجتمع های امنیتی بوجود میآیند که میتوان مثالهای آنها در مناسبات شرق -

غرب، پیمان اتلانتیک و بلاک شرق نام برد. در باره مناسبات بین حکومت و مردمان کشورهای بخصوص همسایه و دوستی میان آنها، زمانی میتوان سخن گفت که اعتماد متقابل و علاوه بر آن، دوستی محکم و پابرجا موجود باشد.

پس از سالهای طولانی جنگ سرد میان بلاکهای شرق و غرب، بخصوص پس از سال ۱۹۹۰، پروسه تبدیل جهان از دوقطبی به چند قطبی آغاز شده و بنحوی باعث پیدایش مجتمع های جدید امنیتی گردید. فروکش کردن تضاد بین شرق و غرب (ختم جنگ سرد)، موضوع وسعت بخشیدن اتحادیه اروپا بسوی شرق اروپا و ایجاد چهارچوکت جدید امنیتی در اروپا را در دستور روز قرار داد. در نهایت امر، متذکر باید شد که موجودیت عملی سیستمی در داخل سیستم دیگر، بنحوی سازمان داده شده و وارد معاملاتی با هم گردیدند. در اینمورد میتوان از سیستمهای مختلفی، از جمله: سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک)، آژانس بین المللی اتمی و غیره نام برد. بنأء، قدرتهای انگلستان و فرانسه که مستعمرات بیشمار را در اختیار داشتند، مناسبات و روابط خویش را با دولتها و حکومت این کشورها حفظ نمودند که در چنین وضعیتی، سیستمی در سیستم (درون سیستم)، توسط قدرتهای بزرگ شکل گرفت.

محتویات عمومی قدرت

دانش روابط بین الدول، بمثابة آموزش مستقلی در علم سیاست بشمار میرود که بصورت ویژه، مناسبات قدرت میان دولتها را مطالعه مینماید. نقش مرکزی قدرت از نحوه موضوع امنیتی که دولتها را در مقابل همدیگر قرار میدهد، سرچشمه میگردد. از وجایب عمده دولت، یکی هم حفظ و نگهداشت امنیت ملی میباشد، روابط بین المللی، بصورت جدی به مسایل جنگها و برخوردها نیز میپردازد، چون در تکوین تغییرات در مجموع روابط بین المللی، سرچشمه قدرت بمثابة عامل عمده محسوب میگردد، بنابراین، تصاحب قدرت همیشه وسیله شمرده میشود تا هدف، در صورت موجودیت حاکمیت سالم، فضای اجتماعی، تاریخی، اندیشوی و مفکوره پی دستخوش تغییراتی گردیده و متقابلاً رهبران سیاسی نیز علیه جنگ موضعگیری مینمایند.

بنأء، دولت در روابط بین الدول، عامل ثابت بشمار میآید، اما تعریف و سنجش دقیق منابع قدرت و در مقابل، نتایج بدست آمده از استعمال و کاربرد قدرت، امریست مشکل. در واقعیت امر، قدرت و امکانات و نیروی لازم یک بازیگر در عرصه سیاسی در مقابل بازیگر دیگر، از اهمیت بسزایی برخوردار میباشد، اما با وجود آنها بخشی از فعالان امور دیپلماتیک، معتقدند که نباید در این عرصه یکی از طرفین جبراً وادار به اجرای امری و یا ناگزیر به اتخاذ موضعگیری گردد و یا مسأله و موضوعی را باید مخفی نگهداشته و از ابراز نظر درموردی خودداری ورزد. قدرت همچنان ظرفیت و نیروی فعالین و کارکنان عرصه سیاسی را باید مشخص مینماید تا آنها در رفتار و کردار یکدیگر موثر واقع گردند، چنین حالتی باعث میگردد تا مجموعه امکانات و ظرفیتهای رفتاری یا ازدیاد بخشیده شده و یا این امکانات و ظرفیتهای ثابت نگهداشته شده و یا در حالت دیگر و در صورت لزوم، از آنها کاسته شود.

همه دست اندر کاران مسایل سیاسی، تأکید میورزند که اصل قدرت، چند بعدی است، بنأء، تنها موضوع قدرت فیزیکی (زور) در اینمورد مطرح نمیشد، این موضوع که چگونه دولتها بر اساس ظرفیت و توانایی و نیرو و قدرت و چگونگی آمادگی آنها در عرصه فعالیت، مشخص میگردد، در نظر گرفته میشود. دولتها از اینجهت که در موثریت و تسریع امور و در بررسی تفاوتی قدرت، تا چه اندازه ای توانایی و ظرفیت دارند و اهمیت دولتهای قدرتمند در عرصه سیاست بین المللی به چه معیار و مقیاسی مطرح بحث است، از هم تفکیک میگردند. عامل زور، بخودی خود، با خصوصیت تخریبی در حال افزایش سلاحها (بخصوص سلاحهای کشتار دسته جمعی)، ارتباط دارد. قدرت یک کشور، بصورت مشخص با تکامل اقتصادی و درجه رشد تکنالوژی و ارتباطات بین المللی، معین و مشخص میگردد.

قدرت با آنکه یک واقعیت است، در عین حال قابل قبول نیز شمرده میشود، بنأء، درک متذکره، تنها نشاندهنده کمیت مطلق نیست. قدرت با تحرک بخشیدن منابعش، معنای خاصی کسب مینماید. بمنظور تحرک بخشیدن قدرت، یک دولت میتواند طبق استفاده و کاربرد روشهای مختلفی بمنظور نیل به هدف مورد نظر استفاده نماید. در اینمورد، معمولاً ترکیبی از تکنیکها و روشهای معین بکار گرفته میشود، هدفمندی روشها و تکنیکهای بکار گرفته شده، باید بصورت مشخص با ظرفیتهای هر دو طرف مطابقت داشته باشد. در نهایت، قدرت وسیله ابزاری است. آمادگی قدرت از داشتن نیرو و ظرفیتهای لازم بمنظور دستیابی هدف معین و مورد نظر ناشی میگردد، موفقیت در دستیابی به هدف مورد نظر به ذکاوت و هوشمندی کارکن سیاسی مربوط است، چه، مذاکرات میتواند باشکال و صور گوناگون صورت گیرد. قدرت حاوی طیف وسیعی از ابزار و وسایلی است که میتوان ذیلاً از آنها نامبرد: وسایل دیپلماتیک (سعی و کوشش و معتقد ساختن طرف مقابل)، از طریق اقتصادی (استفاده از وسایل و ابزار ثمربخش و مفید اجتماعی) و یا در نهایت امر از رهگذر نظامی (استفاده از قوه)، اینهمه موارد باید در هماهنگی با یکدیگر مورد استفاده قرار گیرند. قدرت، بمثابة یک مجموعه، در ارتباط با برقراری سلسله مناسباتی با دولتهای کشورهای دیگر بر استفاده از منابع قدرت تأکید میورزد.

سرچشمه ها و منابع مختلف و گوناگونی برای قدرت یک دولت موجود میباشد، از جمله: اندازه حدود و ثغور جغرافیایی، تعداد نفوس و شهروندان، منابع اقتصادی و عواید سرانه ملی. بصورت عمده، عواید سرانه ملی یک کشور را، معیار قدرت و توانایی اقتصادی آن کشور محسوب مینمایند. باید متذکر شد که میان توان اقتصادی و قدرت نظامی ارتباط مستقیمی موجود میباشد. پس از انقلاب صنعتی، قدرت نظامی یک کشور، بصورت ویژه ای با نیرو و توان اقتصادی کشور پیوند داده میشود.

مسئله دیگری که قابل یادآوری میباشد، از جمله یکی هم سنجش منابع غیر مادی قدرت است، بطور مثال تعداد باشندگان، سطح رشد و تکامل و ظرفیت حکومت و کشور و توانایی یک دولت در انتخاب سیاست برای شرکتهای چند ملیتی و حاکمیت سازمانهای بین المللی. جهات یادشده قدرت را نمیتوان به سادگی در یک « پوتانسیال قدرت »، برشمرد. اقتصاد ملی یک کشور عمدتاً، بمثابة اساس عمده برای قدرت دولتی و ایجاد تغییرات در ظرفیت مادی و تولیدی شمرده شده و بخودی خود، جوابگوی افزایش و یا تقلیل نقش دولتها میباشد. موضوع فوق با در نظر داشت سلسله مراتب (بزرگ، متوسط و کوچک)، مطرح بحث قرار میگیرد.

با تجزیه و تحلیل منابع قدرت یک دولت، بصورت عمومی موضوعات دوگانه ذیل را باید در نظر داشت:

در گام نخست، قدرت نظامی بمثابة « آخرین سخن منبع قدرت » محسوب میگردد و این مسئله نیز قابل تذکر است که مقررات و قوانین، در امر توانایی و تطبیق قدرت، اندک بکار گرفته میشود و قدرت نظامی اکثراً بمثابة منبع با اهمیت سیاسی بنظر میآید. باید یاد آور گردید که تنظیم و رهبری دستگاه سیستم سیاست بین المللی کشور، یکی از جمله حساسترین و مهمترین بخش دستگاه رهبری هر کشوری را تشکیل داده و سیاست خارجی، جزء لاینفک و با اهمیت سیستم سیاسی کشور شمرده میشود. یاد آور باید گردید که نه صرف به جابجایی قدرت، بلکه به ایجاد قدرت باید توجه بیشتری مبذول گردد.

قابل گردیدن ارزش بیش از حد به امر تعویض قدرت، دومین خطر بشمار میآید. بصورت عام باید گفت که قدرت نظامی به مقایسه قدرت اقتصادی، کمتر قابل تعویض میباشد، از یکطرف دولت نباید زمانیکه از قدرت لازم برخوردار است، این قدرت را علیه کسی بکار گیرد، از جانب دیگر، دولت از قدرت و امکاناتیکه در اختیار دارد، باید از آنهمه، بخاطر اهداف صلحجویانه استفاده نماید (ایالات متحده امریکا جنگ در ویتنام را باخت و اتحاد شوروی نیز در افغانستان با عین سرنوشت دچار شده و ساحه نفوذش را در اروپای شرقی از دست داد)، در امر استفاده قدرت باید از دقت کامل کار گرفته شود، در بعضی حالات، قدرت خود تمایل به از بین رفتن دارد، اما قدرت در تداوم وابستگی متقابل دولتها نیز موثر واقع میگردد. وابستگی متقابل، بازگویی موجودیت نوع دیگر روابط، مثلاً پامال کردن و احترام نگذاشتن به ارزشها نیز است. به هر اندازه ایکه وابستگی متقابل بیشتر باشد، ارزشهاییکه با سعی و کوشش بخاطر خودکفایی و خود مختاری ارتباط دارد از اهمیت بسزایی برخوردار میگردد. چنین برخوردی با ارزشها که از تفاوت در وابستگی متقابل نمایندگی مینماید، خود یک منبع قدرت محسوب گردیده و در عین حال به مقیاسی برای قدرت مبدل شده است. مفهوم وابستگی متقابل را میتوان در تفهیم احتیاج متقابل بین دولتها بخوبی مشاهده نمود، دولتها میتوانند از تفاوتهای وابستگی به یکدیگر، حتی سوء استفاده هم بنمایند. وابستگی متقابل، محتوای مفهوم درک قدرت است، در اینجا سخن از وابستگی با یک رابطه مطرح میباشد. (وابستگی به کی؟)، وابستگی میتواند چند بعدی باشد (وابستگی در چه مواردی؟)

محتوای کلی توازن قدرت و وابستگی متقابل در سیستم بین المللی، دو مفهوم کاملاً متفاوت از هم محسوب میگردند. توازن قدرت، نخستین وعده ترین عامل تشکیل دهنده سیستم دولتی بحساب میآید، بنابراین، تقسیم متوازن قدرت میان دولتهای بزرگ، شرط ادامه سیستم بین المللی بوده و نیز بمثابة اصلی برای کشورهای غیر وابسته بشمار میرود، وابستگی متقابل به محتوای وابستگی میان خود، از جمله عوامل ساختمان سیستم جهانی را تشکیل میدهد، بنابراین، مسئله مهم در وابستگی متقابل عبارت از موجودیت شبکه روابط جهانی فرا ملیتی میباشد. زمانیکه تقسیم قدرت میان دولتهای بزرگ (اتحادی از دولتهای بزرگ)، با استفاده از موضع حاکم، دیکته قوانین و اصول دیپلماسی بین المللی مطرح بحث قرار گیرد، از توازن قدرت اصلاً سخنی نمیتواند در میان باشد. در واقعیت امر، تجزیه و تحلیل واقعیت متذکره، از اهمیت فوق العاده مهمی برخوردار میباشد که توسط سازندگان سیاست در وزارت امور خارجه، مصرین سیاسی و محققان دیپلماتیک، بویژه در مکتب واقعی آموزش روابط بین الدول، تکوین مینماید. تجزیه و تحلیل اکادمیک اصل روابط بین الدول و درک محتوای توازن قوا، بویژه در دو مورد کار برد دارد: یکی حفظ توازن قوا بمثابة شرط ضروری ادامه حیات سیستم دولتی و دیگری شکل رفتار دولتها در عرصه سیاست خارجی.

مفکوره سیاست بین المللی و توازن قوا از دوره رنسانس در سده پانزدهم که سیستم دولت شهری در ایتالیا شکل گرفت، آغاز میگردد، در نخستین تئوری که در این دوره مطرح گردید، روابط بین الدول با دور نمای میانخالی بمثابة یک سیستم بین المللی مورد مطالعه قرار گرفت. متذکر باید شد که معیار تکامل و رشد مزید بسوی توازن قدرت از اهم مسایل در روابط بین الدول، محسوب میگردد. یاد آور باید شد که توازن قدرت پس از سال ۱۸۱۵، رسمیت حاصل نمود. در اینمورد شکی نیست که درک توازن قدرت از اهمیت بزرگ تاریخی برخوردار میباشد.

قابل تذکر است که مطالعه و درک متذکره بمثابه اساس مرکزی اقتدار باید مورد بررسی قرار گیرد. در اینباره توضیحات دو گانه ای را از هم باید تفکیک نمود. توازن قدرت، بطور کلی تفکر و عقیده عامیست که فعالان عرصه سیاست بین المللی، بصورت موفقانه در اصلاح ساخت سیستم بین المللی از آن استفاده بعمل میآورند. سعی و کوشش در جهت معرفی توازن قدرت، در مطابقت با سیاست بین المللی و سعی در تفهیم اندیشه و تفکر در بارهء سیستم توازن قدرت در عمل و همچنان تفکر و اندیشه مدل ویژه برای سیستم بین المللی، از اهم مسایل مورد بحث بشمار رفته و همهء اینها تحت شرایط معین به منظور تداوم در این بخش، بصورت مشخص، قوانین و اصول کرداری و یا رفتاری لازمی و ضروری پنداشته میشود. کاربرد این درک به مفهوم توازن قدرت مجرد نبوده بلکه عناصر آن دسته بندی شده و رفتار و کردار بازیگران با قوانین و ضوابط معین و دقیق ارتباط دارد. ناگفته نماند که هیچ فردی در مورد اعتبار تاریخی مدل خویش ادعایی ندارد، اما بسیاری از کسان شاغل در امور مسایل بین المللی، دو مدل اساسی (توازن قدرت و سیستم دو قطبی) را بمثابه مثالهای تاریخی مطرح مینمایند. این بدان مفهوم نیست که تئوری یادشده باید بمنظور رابطه گفته های فی مابین طرفین، تفسیر و درک گردد. آزمایشهای عملی در این عرصه صورت گرفته است تا درستی و صحت این گفته ها را ثابت نماید. در این مقطع، موضوع موجودیت تعدد رابطه منطقی احتمالات مطرح بحث قرار میگیرد که طبیعتاً، این بخودی خود، اندیشیدن و وارد داد و ستد شدن در عرصه اداره کردن است و نه بیش از این.

بحث در مورد تئوری و پراتیک توازن قدرت باهم خلط شده است. از یکطرف اکثرأ، این محتوا بصورت قابل فهمی توضیح نگردیده و از جانب دیگر، این تعبیر همچنان بخاطر دستیابی به اهداف جداگانه ای مورد استفاده قرار گرفته است. نظریات گوناگون پیرامون توازن قدرت را میتوان بدو کتیگوری تقسیم نمود: بمثابه تقسیم معین قدرت بین دولتها و بمثابه یک سیاست ملی یا ادامه کار سیاسی در دولتها. چنین حالت را میتوان ترتیب و تنظیم توازن قدرت نامید. همچنان مفهوم با معنی تری برای این محتوای کلی از اهمیت خاصی برخوردار میباشد که آن عبارت از ارزش محتوای کلی تجزیه و تحلیل روابط بین الدول میباشد. وابستگی متقابل و توازن قدرت را میتوان در مبارزه اجتناب ناپذیر و سعی و تلاشهای گسترده بسیاری از دولتها بمنظور مبارزه علیه یکدیگر تحت نام حفظ و نگهداشت توازن قدرت و موجودیت دولتهای رویزیونیستی که خواهان تقسیم مجدد قدرت بوده و متحدین دایمی و همیشگی شمرده نمیشوند، بوضاحت مشاهده نمود. منطق جریان توازن قدرت، دولتها را به بخشها و دسته های جداگانه ای تقسیم مینماید. خاطر نشان باید ساخت زمانیکه واقعاً حوادثی در شرف تکوین بوده و محتمل بنظر میرسد، نباید بصورت منفعل و پارازیت وار عمل کرد.

وابستگی متقابل

متذکر باید شد که قدرت نه تنها بر منابع قدرت، بلکه همچنان بر معیار وابستگی متقابل نیز قرار دارد. بعضیها بدین عقیده اند که ظرفیت سیاست بین المللی بیشتر از توازن قدرت ناشی میگردد. توازن قدرت، بر طبیعت سیاست جهانی اثر نموده و حتی در تعبیر آن نیز موثر میباشد. توازن قدرت، بصورت کل عبارت از محتوای کلی واقعیتیست که بمنظور ارتباط و رابطه پدیده های سیاسی و مرز های جغرافیایی دولتها چه در عرصه منطقی و چه در عرصه جهانی، مورد مطالعه قرار میگیرد. میتوان موارد مختلف استفاده از محتوای کلی توازن قدرت را از هم تفکیک نمود. در گام نخست میتوان میان استفاده ارزنده از توازن قدرت و در مقابل، استفاده نادرست و غیر قابل قبول از توازن قدرت را متذکر شد. در این مقطع قابل یادآوریست که حساسیت توازن قدرت، بخودی خود، حساسیت متقابل را بوضاحت مشخص میسازد. بناءً این درک، رابطه پدیده های این عرصه رابصورت واضحی آشکار میسازد.

مفهوم وابستگی متقابل، به مفهوم وسیع کلمه، تحت شعاع وابستگی متقابل دوجانبه و وابستگیهای یکجانبه نیز قرار میگیرد. وابستگی متقابل دو جانبه در رابطه با یگانگی نامساوی وجود دارد. در حالت نخست بر اساس ارتباط قرار دادفرعی و اصل قابل قبول بودن و در حالت دوم، یک رابطه یکجانبهء وابستگی براساس محکومیت و نداشتن حق، مطرح بحث قرار میگیرد.